

نقش ناسیونالیسم در فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول

دکتر محمدتقی امامی خویی^۱

فهیمة رضایی^۲

چکیده

فروپاشی امپراتوری عثمانی، بدون تردید از مهم ترین و تأثیر گذارترین حوادث سیاسی جهان اسلام در قرن بیستم م/چهاردهم ه.ق به شمار می رود. انعکاس تأثیرات این واقعه در قرن حاضر و مخصوصاً سالهای اخیر نیز دیده می شود. عوامل مهمی در این فروپاشی نقش داشتند، سال های درازی این روند ادامه داشت تا جنگ جهانی اول به آن پایان داد. آن چه در این میان پررنگ تر و نمایان تر بود، استقلال طلبی ملت های تحت سلطه ای این امپراتوری بود. ناسیونالیسم که از سال های پایانی قرن نوزدهم م. کم کم در میان این اقوام معنی یافت، طی سال های منتهی به جنگ و در طول آن شدت گرفت و باعث اقداماتی از سوی این اقوام شد که به تسریع فروپاشی امپراتوری انجامید. مسأله ای اصلی که در این پژوهش به آن پرداخته خواهد شد، بررسی نقش قومیت های عمده ای امپراتوری عثمانی در راستای تحقق حس ناسیونالیسی در آستانه ای جنگ جهانی نخست است که در نهایت منتهی به فروپاشی امپراتوری عثمانی شد.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی، بالکان، اعراب، ترک ها

۱. گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران
۲. گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران fahimeh_198867@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۲/۰۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۳/۰۲/۱۰

مقدمه

جنگ جهانی اول، پایان دوران امپراتوری‌ها بود. پایان دوران امپراتوری اتریش - مجارستان، روسیه، آلمان و از همه کهن تر، امپراتوری عثمانی بود. درست است که امپراتوری عثمانی از قرن ۱۸ مرد بیمار اروپا خوانده می شد و دیگر در چارچوب تعریف امپراتوری موجودیتی نداشت اما، به هر وضع ممکن در اسم و ظاهر خود را سرپا نشان می داد و اگر جنگ جهانی اول و رخدادهای سال های جنگ به وقوع نمی پیوست، معلوم نبود این زوال طولانی تا چه وقت ادامه می داشت. امپراتوری عثمانی با عمری به درازای ۶ قرن، با گذر از دوران میانه از قرن ۱۴ به قرون جدید در قرن ۱۸ و با دوامی تا قرن بیستم تنها امپراتوری بود که چنین روندی را تجربه کرد. سایر امپراتوری های معاصر با عثمانی، دیرتر یا زودتر تشکیل شده یا از بین رفتند و هیچکدام چنین روندی را تجربه نکردند. اما آن چه در نهایت به عمر امپراتوری عثمانی خاتمه داد جنگ جهانی اول بود. فرضیه تحقیق بر این است که شاید یکی از مهم ترین عوامل فروپاشی عثمانی در جنگ، کنار کشیدن و استقلال طلبی اقوام تشکیل دهنده این امپراتوری بود.

حس ناسیونالیستی در میان اقوام مختلف امپراتوری از سال های قبل از آغاز جنگ، ابتدا در میان صرب ها و مجارها و دیگر اقوام ساکن بالکان آغاز شد و طی سال های جنگ جهانی نخست، اعراب و ترک ها هم به فعالیت های ناسیونالیستی در راستای تشکیل کشوری متعلق به خود پرداختند. زمینه های این فعالیت ها البته از چندسال قبل آغاز شده بود ولی جنگ جهانی اول فرصت تحقق آرمان های استقلال طلبانه را فراهم کرد. گرچه عثمانی ها در سال های قبل جنگهایی به مراتب سخت تر از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ را تجربه کرده بودند، اما چیزی که در این زمان فرق کرده بود مسأله ی اقوام و ملیت های تشکیل دهنده عثمانی بود که دیگر مثل قبل در کنار حکومت عثمانی نماندند و از این فرصت برای تحقق بخشیدن به حس قومیت خواهی خود استفاده کردند حکومت مرکزی را تنها گذاشتند و بعضاً مانند اعراب در ازای دریافت وعده هایی

دروغین و شانه خالی کردن از کمک، به شکست زودتر عثمانی ها هم کمک کردند. حقیقت این است که مردم قرن نوزدهم دیگر مانند اجدادشان فکر نمی کردند و توقع آن ها از زندگی و حاکمانشان تفاوت های چشمگیری با چند قرن پیش داشت، درحالی که امپراتوران عثمانی مانند اجدادشان می خواستند حکومت کنند و از رعایای خود نیز توقع اطاعتی هم چون مطیع بودن اعقابشان را داشتند. دنیای پیرامون آن ها در فاصله ی چندسال شدیداً تغییر کرده بود. دوران، دوران رشد سریع صنعت و فناوری های نوین و شعارهای آزادی و برابری بود. اقوام غیر ترک امپراتوری که روزی در پناه عثمانیان زندگی کرده و کم و بیش از بودن در قالب این امپراتوری از مزایایی بهره مند شده و رشد کرده بودند، اینک به مانند فرزندی که بزرگ شده و خواهان زندگی مستقل و جدا از خانواده ی خویش است، خواستار استقلال طلبی و جدایی از پیکر امپراتوری بودند.

آنان اکنون می خواستند خودشان سرنوشت خود را در اختیار بگیرند و هر طور که مایلند زندگی کنند و افرادی از جنس خودشان، از خون خودشان بر آن ها حکومت کنند. این اقوام ابتدا صرب ها، مجارها، اسلاوها، بلغارها، یونانی ها و درکل غیرمسلمانان ساکن در شبه جزیره ی بالکان بودند که جز از لحاظ سیاسی پیوند دیگری با عثمانیان نداشتند و بعد از آن ها اعراب، دومین قومیت بزرگ بعد از ترک های امپراتوری بودند که دیگر نمی خواستند سلطه ی ترک ها بر خود و دین شان را بپذیرند و در فکر سروری خودشان بر جهان عرب و اسلام بودند. حرکت های جدایی طلبانه ی این اقوام در قرن نوزدهم یکی از اصلی ترین عوامل فروپاشی امپراتوری عثمانی بود. اقوام مستقر در شبه جزیره بالکان از سال ها قبل از جنگ روند تجزیه عثمانی را آغاز کرده بودند و در طی جنگ و پس از آن به اهداف خود رسیدند. اما حتی خود ترک ها هم چنان که خواهیم دید دیگر خواستار زندگی مسالمت آمیز با دیگر اقوام امپراتوری نبودند و خواهان حکومتی فقط برای خود بودند. تمام این حرکات در دامنه ی فعالیت های ناسیونالیستی این اقوام جای میگیرند.

در این تحقیق به بررسی فعالیت های ناسیونالیستی این اقوام از زمان آغاز تا جنگ جهانی اول خواهیم پرداخت. به ترتیب فعالیت ها و اقدامات، ابتدا به اقوام ساکن در شبه جزیره بالکان، سپس اعراب و در نهایت ترک ها خواهیم پرداخت.

۱) ناسیونالیسم اقوام شبه جزیره بالکان، نخستین زمره های استقلال طلبی

گرچه حس ملیت خواهی و وطن پرستی هم زاد اجتماعات بشری است و همیشه در بین مردم سرزمین های متفاوت جهان موجد کنش های بسیاری از جنگ و صلح و مبارزه بوده است، اما هیچ گاه به اندازه ی قرن نوزدهم، ناسیونالیسم به صورت یک جریان عمومی و یک اندیشه ی بالنده ظهور نکرده بود. بنا به گفته ی پالمر از سال ۱۸۶۰ یا ۱۸۷۰ اساس ایجاد یک کشور، ملت واحد گردید و این امر طی سال های بعد سرمشقی شد برای سایر ملل در قرن بعد که در زمانی که امپراتوری عثمانی در حال تجزیه بود از آن امپراتوری یونان، صربستان، بلغارستان و رومانی مستقل گردیدند. (پالمر: ۱۳۸۶، ۲/۹۰۰).

اما پیش از آن اساس تفکر و حس ملیت پس از انقلاب فرانسه در ابتدا همراه با فتوحات ناپلئون در اروپا و شمال آفریقا (مصر) گسترش یافت به صورت یکی از عناصر اصلی تحولات قرن نوزدهم اروپا و عامل تعیین کننده ی سیر حوادث و سرنوشت قدرت های بزرگ درآمد. ناسیونالیسم در همه جا مفهومی یکسان نداشت و این شاید به دلیل بود که ناسیونالیسم در این دوره از دو منبع متفاوت سرچشمه می گرفت: یک منبع انقلاب کبیر فرانسه بود که با القاء اندیشه ی استقلال و حاکمیت ملی الهام بخش احساسات ملی بود. در این باره دکتر حائری می نویسد: ((از دستاوردهای انقلاب فرانسه، اعلامیه حقوق بشر و شهروند بود که آشکارا حاکمیت را از آن ملت دانسته نه پادشاه و یا دستگاه حاکم دیگر. همین سند تاریخی به شهروندان حق می دهد که در برابر ستم بایستند)). (حائری: ۱۳۶۴، ۸۲).

اگر در گذشته ملت های مختلفی که هیچ وجه اشتراکی مثل مذهب یا تاریخ مشترک نداشتند تحت اداره ی یک امپراتور اداره می شدند به این معنا نیست که در قرن نوزدهم

نیز مجبوره زندگی بایکدیگر باشند، بلکه هرملت حق دارد در محدوده‌ی سرزمین خود اعمال حاکمیت نموده و یک واحد سیاسی تشکیل دهد. منع دیگر ناسیونالیسم، سنت گرایی و رجوع به گذشته و تعلقات قومی است. زبان در این نوع ناسیونالیسم از حالت وسیله برای برقراری ارتباط خارج شده و به صورت سمبل افتخارات ملی و قومی درمی آید. (نقیب زاده، ۱۳۸۸، ۸۳).

در مورد اقوام شبه جزیره بالکان هم این عامل را می بینیم، چرا که: ((اهالی صربستان، بوسنی، کروات و اسلونی همگی اصولاً به یک زبان تکلم می کردند، اختلاف عمده میان آن ها این بود که صرب ها و بوسنی ها به الفبای شرقی یا سیریلیک می نوشتند و حال آن که مردم کروات و اسلونی به خط غربی یا الفبای رومی. با احیای عظمت اسلاوها و رشد عمومی نهضت ناسیونالیسم تدریجاً این اقوام احساس کردند که معنأ همگی ملت واحدی هستند و باید همه اسلاوهای کشور مستقلی برای خود تشکیل دهند)). (پالمر، ۱۳۸۶: ۲/۱۱۷۹).

مسأله‌ی ناسیونالیسم در هیچ جایی به اندازه‌ی بالکان بحران آفرین نبود و چنان مهم و تأثیرگذار بود که به مسئله‌ی شرق (بحران شرق) معروف شد. ((مسئله شرق در قرن نوزدهم شامل یک رشته وقایع و زد و خورد های سیاسی و اقتصادی است که ملل شبه جزیره بالکان برای استقلال خود از طرفی و دول اروپایی برای تأمین نظریات خود از طرف دیگر انجام داده اند. ضعف امپراتوری عثمانی در این ایام و مطامع دول اروپایی بر وخامت اوضاع شرق افزود... در این مدت اراضی وسیعی از امپراتوری عثمانی مجزی شد؛ لکن دول جدیدی که در اروپای شرقی ایجاد شده بود از واگذاری امتیازات و تحمل نفوذ خارجیان سرپیچیده، مانع بزرگی در راه پیشرفت کشورهای بزرگ اروپایی تشکیل دادند. بنابراین در اوایل قرن بیستم افکار تمام اروپاییان متوجه امپراتوری عثمانی و مستعمرات آن در آسیای غربی گردید)). (بهمنش، ۱۳۲۵: ۱۲).

اصطلاح مسأله‌ی شرق تقریباً از حدود ۱۸۱۵م. زباند سیاستمداران اروپایی گردید. در این هنگام تمام افکار متوجه این بود که آیا با تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی و اعطای آزادی به ملل یاغی باید موافقت کرد یا خیر؟ مسأله‌ی تجزیه‌ی امپراتوری عثمانی و سرنوشت سرزمین‌های تحت حاکمیت آن از دیر باز ذهن قدرت‌های اروپایی و روسیه رابه خود مشغول داشته بود. خاندان رومانوف (و در آس آن پتر و کاترین و نیکلای و دیگر تزارهای جاه طلب روسیه) از هنگام تشکیل در قرن هفدهم در صدد نابودی امپراتوری عثمانی بوده و در راستای تحقق اهداف جاه طلبانه‌ی خویش کم و بیش قدرت‌های اروپایی را هم همراه خود می‌کردند. تا این زمان یعنی اواخر قرن نوزدهم نیز رقابت‌های قدرت‌ها مانع از اجرای مقاصد آنها درباره‌ی مردیماراروپا شده بود.

اگر تا این هنگام روسیه اقدام جدیی نکرده بود به علت حمایتی بود که در درجه‌ی اول انگلستان و سپس فرانسه از تمامیت ارضی عثمانی به عمل آوردند و نقطه‌ی اوج این حمایت رادر جنگ کریمه و کنفرانس پاریس می‌شد دید. اما رقابت اصلی در بالکان بین روسیه و اتریش بود. در حقیقت بحرانی که در سال ۱۸۷۵ شروع شد بحرانی طولانی بود. چنان که گویی شور و حال ناسیونالیسم پس از وحدت ایتالیا و آلمان از غرب به شرق اروپا منتقل شده و این منطقه را تا پایان جنگ جهانی اول در آتش و انقلاب خویش کشیده بود. طبق تقسیم بندی ها، سه بحران در بالکان رخ داد که سومی منجر به جنگ جهانی اول شد. (پالمر، ۱۳۸۶: ۲/۱۱۸۱).

در سال ۱۸۷۵ زمینه‌های بحران ازهر سوی فراهم بود. وضعیت کشورهای بالکان در این سال بدین ترتیب بود که: یونان که در سال ۱۸۳۰ به استقلال رسیده بود هنوز بر سر تصرف کِرت با عثمانی در جنگ و ستیز بود، شاهزاده نشین‌های والاشی و مولداوی که خودمختاری آن‌ها در کنفرانس پاریس تضمین شده بود، در سال ۱۸۷۵ در هم ادغام شده و تشکیل پادشاهی رومانی را دادند. شاهزاده نشین مونته‌نگرو عملاً خودمختار بود و از همه مهم تر وضعیت شاهزاده نشین صربستان بود که خواهان ایفای نقشی نظیر نقش پادشاهی

پیه مون (که هسته مرکزی وحدت ایتالیا قرار گرفت). تنها بلغارستان و ایالات بوسنی و هرزیه گوین زیر حاکمیت مستقیم عثمانی قرار داشتند. پس از آن که در آوریل ۱۸۷۰ بلغارستان به نوعی خودمختاری مذهبی دست یافت (به جای تبعیت از کلیسای ارتدکس استانبول به رهبری یک کشیش یونانی، یک کشیش اسلاو که مورد حمایت روسیه بود رهبری مذهبی بلغارستان را به دست گرفت) نفوذ روسیه در این سرزمین نیز رو به تزاید نهاد. همین استقلال مذهبی و حمایت روسیه از انجمن ملی اسلاو سبب رسد احساسات ملی در بین بلغارها گردید.

در سال ۱۸۷۳ حزب ملی اسلاو که مقرر آن در روسیه بود انجمن آزادی بخش اسلاوها را زیر نظر کمیته مرکزی که به وسیله یکی از وطن پرستان بلغار به نام لوسکی اداره می شد به وجود آورد. تعداد کمیته های سری و انقلابی فرعی که زیر نظر کمیته مرکزی اداره می شد تا سال ۱۸۷۶ به دو یست واحد بالغ می شد. این کمیته ها کار بسیج عمومی مسیحیان را در بوسنی و بلغارستان برعهده داشتند. اهالی بوسنی و هرزیه گوین یعنی دو ایالت مورد طمع اتریش، اکثراً ارتدکس و صرب زبان بودند. ولی اقلیت اعیان محلی به گفته ی پی یرمیلزا مورخ فرانسوی برای حفظ امتیازات و املاک خود ظاهراً به اسلام گرویدند و با جلب نظر عثمانی شرایط خود را به دهقانان تحمیل می کردند. در چنین شرایطی، برداشت بد محصول سال ۱۸۷۵ بر وخامت اوضاع افزود و سبب شد تا دهقانان بوسنی و هرزیه گوین و صنعتگران این ایالات که از سال ۱۸۵۱ از داشتن سندیکا محروم شده بودند دست به شورش بزنند. امپراتوری های اتریش و روسیه و شاهزاده نشین صربستان خود را آماده ی بهره برداری از این اوضاع کردند.

صربستان تبلیغات وسیع پان اسلاویسم را در این منطقه شروع کرد و امپراتور اتریش، فرانسوا ژوزف برای نشان دادن حمایت خود از مردم بوسنی و هرزیه گوین و هم چنین به عنوان پاسخی به تبلیغات صرب ها، سفری نمایشی به مرزهای هرزیه گوین انجام داد. در جریان این مسافرت یک راهب مسیحی که برای ادای احترام به امپراتور اتریش

آمده بود توسط ترکها به قتل رسید و زمینه را برای برخوردهای مذهبی فراهم ساخت. دامنه‌ی شورش به مونته‌نگرو سرایت کرد و طرفداران جنگ باعثمانی در صربستان و رومانی قدرت را به دست گرفتند. در مه ۱۸۷۶ بلغارها هم دست به شورش زدند. نهضت ناسیونالیست بلغارستان بیشتر جنبه‌ی روشنفکری و مذهبی داشت و از نظم و سازماندهی قابل‌برخوردار بود. سرایت شورش به بلغارستان سبب شد تا روسیه نیز بردامنه‌ی فعالیت و حمایت خود از بلغارها بیفزاید. (شاو: ۱۳۷۰، ۲/۲۸۱).

این‌ها در حالی بود حکومت عثمانی هم با اقدام جسورانه‌ی مدحت پاشا در ولایات نیش بلغارستان کوشید که از برانگیختن روحیه‌ی ملی‌گرایی آنان جلوگیری کند. این دوران با حکومت عبدالعزیز و اصلاحات او هم‌زمان بود. مدحت تلاش کرد که دلایل ناخشنودی و تشکیل گروه‌های راهزنی را مشخص و سپس آن‌ها را برطرف کند و بدین‌سان بی‌هیچ تفاوتی امنیت مسلمانان و مسیحیان را برقرار کند. وی جاده‌ها و پل‌هایی احداث کرد، برای بلغارستان تشکیلات جدید ژاندارمری ولایت را سازمان داد، مالیات‌های عقب‌مانده را بخشود و از ورود مهاجران صربی و والاکیایی که به منظور ایجاد تشکیلاتی به داخل بلغارستان راه می‌یافتند، جلوگیری کرد. مدحت بلغارستان را به صورت ولایتی نمونه درآورد. و اقداماتی انجام داد که باعث گسترش رفاه مردم و دارای نتایج مثبت اقتصادی بود. (Quataret, 2005: 71)

این اقدام‌ها اگرچه دستاوردهای مهمی بود ولی زمان انجام آن دیگر دیر شده بود. به رغم رفاهی که در اثر اقدام‌های مدحت ایجاد شده بود، فعال شدن نظام تحصیل مالیاتی به بروز ناخشنودی جدید در میان مردم انجامیده بود. حوزه‌ی مستقل اسقفی بلغارستان قیام مردمی را برای کسب استقلال سیاسی و مذهبی باز هم تشدید می‌کرد. علاوه بر علل و عوامل دیرینه‌ی ناخشنودی در این زمان، هزاران تن از آوارگان از جمله تاتارهای کریمه و چرکس‌ها به همت عثمانی‌ها در بلغارستان سکونت گزیدند. روسیه که در وهله‌ی نخست خود مهاجرت تاتارها و چرکس‌ها را سبب شده بود، در این برهه در رأس گروه‌هایی

قرار گرفت که از حکومت عثمانی به دلیل ناتوانی در امر نظارت بر آنان انتقاد می کردند. به رغم اصلاحات مدحت پاشا، مخالفت بلغارها با بابعالی همچنان ادامه یافت. شورشیان بومی اسلاو بیشتر فرزندان بلغارهای ثروتمند و جوانانی بودند که در مدارس جدید تنظیمات و همچنین مدارس ویژه هیأت های تبلیغی تحصیل کرده بودند. از آن جا که مدحت همه ی تلاش های معطوف به جنبش را سرکوب کرد، ملی گرایان بلغار به صربستان و امیرنشین ها گریختند و در آنجا قیام خود را طرح ریزی کردند. مجموعه ای از کمیته های انقلابی به منظور تحریک قیام بلغارها و هدایت آنان در برابر عثمانی ها سازمان یافت و این کمیته ها در انتظار موعد مناسب باقی ماندند تا وارد عمل شوند و سرانجام کوششی صورت گرفت که در کوه های بالکان در دوم مه ۱۸۷۶م. قیامی ابتدایی صورت گیرد.

ایگناتیف روسی، ندیم رابه سرکوب و حشیانه ی شورشیان تحریک می کرد و با اقدامات بی خردانه اش موجب می شد قیام های بیشتری صورت گیرد. حدود ۴۰۰۰ تن از مسیحیان بلغار کشته شدند البته در مقابل تعداد بیشتری از مسلمانان توسط مسیحیان خشمگین به قتل رسیدند. طی درگیری های خیابانی کنسول های فرانسه و آلمان به قتل رسیدند (پالمر، ۲۸۳: ۲/۱۳۷۰).

این امر سبب دخالت بیشتر قدرت های اروپایی در مقابل حوادث بالکان شد. بنابراین نقش دولتهای استعمارگر اروپایی را در دامن زدن به فعالیتهای ناسیونالیستی این اقوام به وضوح می بینیم. آلمان اصولاً منافع مستقیمی در بالکان نداشت و تنها نگرانش درگیری احتمالی دو متحدش روسیه و اتریش بود. دیزرائیلی بنا به سیاست دیرینه ی این کشور معتقد بود که در هر شرایطی باید از تمامیت ارضی عثمانی در برابر روسیه دفاع کرد. تنها روسیه خود را آماده ی مداخله ی فوری و اعمال زور نشان می داد. انگیزه ی اصلی روسیه پُر واضح بود که دستیابی به دریای آزاد و تسلط بر تنگه ها بود ولی، در این زمان ظاهر را حفظ کرده تحت عنوان کمک به برادران مسیحی وارد عمل شد و داستایوسکی آن را عملی

درخور تحسین می‌شمرد (۱۸۷۷) و اتحاد ملل مسیحی را رسالت ملت روس می‌دانست و برای رسیدن به این هدف معتقد بود که دیر یا زود باید به فتح استانبول نیز اقدام کرد. عاقبت تزارراههای مسالمت آمیز حل قضیه‌ی بالکان را بی‌فایده تلقی کرده و قصد خود را مبنی بر مداخله‌ی نظامی به اطلاع دولت‌های اروپا رساند. این قضیه در نهایت به جنگ روسیه و عثمانی و معاهده‌ی سن استفانو و کنگره‌ی برلن شد. کنگره‌ی برلن نیز مشکلات را حل نکرد و چون توافق‌های صورت گرفته در آن بدون توجه به احساسات ملل ذیربط و براساس منافع قدرت‌های بزرگ صورت گرفت باز هم بحران ادامه یافت. زیرا اگرچه بر اساس مصوبات کنگره‌ی برلن باز هم از نفوذ عثمانی کاسته شد ولی تحلیل قدرت عثمانی و تجزیه‌ی مردیمار اروپا که علیرغم نظر انگلستان به تحقق می‌پیوست، در جهت تحقق آرمان‌های ملل بالکان نبود و نارضایتی مردم این سرزمین سبب می‌شد تا بالکان هم چنان به صورت کانونی ناآرام باقی بماند. از طرف دیگر به همان میزان که قدرت عثمانی در این منطقه افول می‌کرد، آتش حرص دو رقیب اروپایی، روسیه و اتریش بالا می‌گرفت و ملل بالکان را در تنگنای جدیدی قرار می‌داد.

رقابت این دو قدرت در بالکان مسأله‌ای بود که به رغم تلاش بیسمارک در کنگره‌ی برلن حل نگردید. روسیه که از تمام فتوحاتش فقط قارص و باطوم را کسب کرده بود و از برنامه‌ی ایجاد بلغارستان بزرگ منصرف شده بود شکست خود راناشی از خصومت اتریش و عناد انگلستان می‌دانست و بیسمارک را هم شریک جرم آن‌ها می‌دانست. (نقیب زاده، ۱۳۸۸: ۱۰۹ و پالمیر، ۱۳۸۶: ۲/۱۱۸۱).

اما منطقه بعدی یعنی مقدونیه نیز اهمیت استراتژیک داشت زیرا برجاده‌ی ارتباطی دره‌های واردار و موروا مشرف بود و برای بلغارستان و صربستان گذرگاهی حیاتی به سوی دریا بود. در همان روزها، جنبشی تجزیه طلب در مقدونیه نضج گرفت که طرفداران آن مدعی بودند که ملیت آنان نه بلغاری نه یونانی و نه صربی است بلکه آنان اسلاوهایی کاملاً مستقل هستند که باگوش خاص خود از همه‌ی کسانی که مدعی حکومت بر آنان

هستند، متمایز و مستقل اند. در این میان سازمان‌ها و انجمن‌های بسیاری از طرف هریک از مدعیان تشکیل شد که در نشر تبلیغات ملی گرایانه می‌کوشیدند. اما کار به همین جا ختم نشد و ملی‌گرایان بالکان برای گسترش پیام خود به سبک آرامنه گروه‌های تروریستی نیز تشکیل دادند. خشن‌ترین آنها سازمان انقلابی داخلی مقدونیه بود که بلغارها ایجاد کرده بودند. صرب‌ها و یونانی‌ها هم در مقیاسی کوچکتر سازمان‌های تروریستی خود را داشتند. در آغاز سال ۱۹۰۰م/۱۳۱۸ق. گروه‌های مختلف مبارزات خود را آغاز کردند و هر کس که با آن‌ها همراه نبود اعم از مسیحی و مسلمان رابه قتل می‌رساندند.

این وقایع هم‌زمان با حکومت عبدالحمید بود و او برای حل بحران دست به اصلاحاتی در مقدونیه زد اما تروریست‌ها با این اقدامات هم نرم نشدند و هنگامی که مقام‌های رسمی به منظور اجرای اصلاحات عازم منطقه شدند سازمان انقلابی داخلی با برپایی قیامی سراسری به مقابله برخاست و بیشتر نواحی رابه تصرف خود درآورد و مسلمانان و مسیحیانی را که نمی‌خواستند به جنبش ملحق شوند را مورد حمله قرار داد. (شاو، ۱۳۷۰: ۲/۳۶۱). در این هنگام قدرت‌های خارجی روسیه و اتریش باز هم مداخله کردند و پیشنهاد اصلاحاتی دیگر را دادند. گرچه عبدالحمید با برخی از آن‌ها مخالف بود ولی برای بزرگتر نشدن مشکل با انجام آن‌ها موافقت کرد. طی مدتی کوتاه اصلاحات آغاز شد اما در این زمان یونانیان و والاکها که به ترتیب از سوی بطریق یونان و حکومت رومانی حمایت می‌شدند بسیار بیش از گذشته فعال شدند و علاوه بر این، به رغم این که بلغارستان قرارداد جداگانه‌ای با بابعالی منعقد کرد (۸ آوریل ۱۹۰۴م/۱۳۲۲ق) و به موجب آن بر خواست خود مبنی بر متوقف نمودن فعالیت‌های گروه‌های تروریستی دوباره تأکید ورزید، اما نتوانست به تعهد خود عمل کند. تا پایان سلطنت عبدالحمید ترورهای سیاسی در سراسر مقدونیه ادامه یافت و تنها در سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ بود که نیروهای ژاندارمری و پلیس با سازمانی جدید و اصلاح شده توانستند تا حدودی نظم را برقرار کنند. لیکن این پایان کار نبود و کشورهای بالکان دست از سر مقدونیه برنداشتند.

درست هنگامی که عثمانی ها درگیر نبرد با ایتالیا بودند، رهبران بالکان متقاعد شدند که رقابت های آنان در مقدونیه بایستی تحت الشعاع سیاست بهره گیری از درگیری عثمانی ها قرار بگیرد. این دولتها در این زمان برای نخستین و تنها بار در تاریخشان متحد شدند. با توافق مونته نگرو- ویک اتحاد بالکانی برای مداخله در مقدونیه تشکیل دادند. نخستین پیمان وحدت میان صربستان و بلغارستان (۱۳ مارس ۱۹۱۲ / ۱۳۳۱) براساس به رسمیت شناختن خودمختاری مقدونیه منعقد شد. معاهده‌ی دیگری میان یونان و بلغارستان (۲۹ مه ۱۹۱۲ / ۱۳۳۱) بسته شد که بر همکاری مشترک دو کشور در صورت حمله‌ی عثمانی ها با هم توافق کردند. مونته نگرو هم با انعقاد قراردادهای نظامی مشابهی با بلغارستان و صربستان (۲۷ سپتامبر و ۱۶ اکتبر) حلقه‌ی محاصره‌ی باغالی را تکمیل کرد. (شاو، ۱۳۷۰: ۲/۴۹۳).

اما جنگ میان عثمانی و متحدان بالکان گریزناپذیر بود و در نهایت این جنگ به شکست عثمانی ها انجامید و آنان را مجبور به پذیرش صلح کرد. مذاکرات صلح در ۱۶ دسامبر در لندن آغاز شد. پیشنهاد متارکه در ۱۳ آوریل آتش بس اعلام شد و در ۳۰ می مذاکرات صلح از سر گرفته شد و ده روز بعد معاهده‌ی لندن به امضاء رسید. براساس این معاهده هیچ یک از مستملکات اروپایی امپراتوری در آن سوی دیوارهای استانبول و تدافعات چتالجه ای آن به استثنای بخش کوچکی از تراس در محدوده‌ی خط ترسیمی از دریای سیاه تا مرمره برایش باقی نماند. ادرنه هم در تصرف دشمن عثمانی باقی ماند. آینده‌ی آلبانی و جزایر ترکی دریای اژه برای بحث و چاره جویی به بعد موکول شد. (کین راس، ۱۳۷۳: ۱۱۶ و ۵۹: Quataret, 2005) از اتحاد نیروهای متفق اروپایی به نظر می آمد که کار عثمانی در اروپا تمام است. ولی آنان مدت زیادی متفق باقی نماندند. هنگامی که نوبت تقسیم غنایم پیروزی های سریع و غیر قابل پیش بینی رسید دولت های رقیب بالکان کارشان به اختلاف کشید و به جنگی بین خود آن ها منجر شد که به جنگ دوم بالکان موسوم است.

این جنگ که به عنوان ((کوتاه ترین و خونین ترین جنگ در تاریخ)) توصیف شد یک ماه هم به درازا نکشید و موازنه‌ی قدرت را به کلی بین دولت‌های بالکان تغییر داد. جنگ در آغاز بین بلغارها و صرب‌ها شروع شد سپس رومانی هم به خاطر نارضایتی از تقسیم غنایم کنفرانس لندن وارد درگیری‌ها شد. این بار هم مثل همه‌ی درگیری‌ها پس از دوره‌ی جنگ، صلح برقرار شد. اگرچه این صلح بنا بر معاهده‌ی ای که در بوخارست منعقد شد (۱۰ اوت ۱۹۱۳) به ضرر بلغارها تمام شد، چرا که بلغارستان تنها بر بخش کوچکی از مقدونیه‌ی شرقی تسلط یافت. مرزهایی که بدین سان تشکیل شد طی چند معاهده‌ی جداگانه‌ی ای که با بلغارستان، صربستان و یونان منعقد شد به تصویب رسید. آلبانی استقلال یافت اگرچه نتوانست به همه‌ی سرزمین‌هایی که انتظارش را می‌کشید دست یابد. تا میزان ۳۰٪ بر وسعت بلغارستان افزوده شد، قلمرو صربستان تا ۸۲٪ و جمعیت آن بیش از ۵۰٪ افزایش یافت. در واقع تنها عثمانی‌ها دچار خسارت شدید شده بودند. گرچه ادرنه و مناطقی دیگر را پس گرفتند ولی ۸۳٪ زمین‌ها و ۶۹٪ جمعیت خود در اروپا را از دست دادند. (شاو، ۱۳۷۰: ۲/۵۰۲).

این جنگ‌های جدایی طلبانه در نهایت باعث تضعیف هرچه بیشتر عثمانی‌ها و رسیدن بالکانی‌ها به اهداف ناسیونالیستی خود بود. بدین ترتیب گرچه اتحادیه‌ی کشورهای بالکان به اهداف خود رسیده بودند و از عثمانی جدا شده بودند، ولی وضعیت جدید چندان هم بهتر از قبل نبود. ناکامی‌ها و دشمنی‌های آنان هم چنان باقی ماند و انبار باروتی که بدین ترتیب به وجود آمده بود وضعیت انفجار آمیزی در اروپا ایجاد نمود. به این ترتیب آتش نخستین جنگ جهانی، از این منطقه زبانه کشید و همه چیز را در شعله‌های نابودکننده‌ی خود سوزاند.

۲: ناسیونالیسم عرب

اعراب دومین گروه قومی امپراتوری عثمانی بودند که پیش از ترک‌ها خودشان دارای امپراتوری اسلامی بودند. در دوره‌ی امپراتوری عثمانی علاقه و وفاداری اولیه‌ی مسلمانان

عرب متوجه اسلام و امپراتوری اسلام بود و امپراتوری عثمانی برای اعراب یک تجسم سیاسی از اسلام و طبقه‌ی حاکمه‌ی آن بود. عوامل ناراضی ممکن بود در مواردی با سلاطین و عمال عثمانی مخالفت کنند ولی هیچ وقت با اساس حکومت و موجودیت امپراتوری مخالفت نمی کردند. از این حیث تا قبل از نفوذ افکار و عقاید اروپایی که از هنگام ورود ناپلئون به مصر آغاز شد، اعراب واقع در امپراتوری عثمانی به هیچ وجه به فکر تأسیس یک دولت عرب مستقل و جدا شدن از امپراتوری عثمانی نبودند. ناسیونالیسم اعراب با مردم بالکان در زمینه‌های زیادی اختلاف داشت. یکی از آن تفاوت‌ها، تفاوت مذهبی بود. اگر مردم شبه جزیره بالکان به خاطر اختلافات مذهبی هم خواهان استقلال از عثمانی بودند ولی تعراب در واقع بخشی از خلافت اسلامی عثمانی محسوب می شدند و در ایت زمینه مشکلی با عثمانی‌ها نداشتند.

هم چنان که مرحوم دکتر عنایت به درستی اشاره کرده اند در قرن نوزدهم، هم زمان با نخستین مواجهه‌ی اعراب با غرب که از طریق توسعه طلبی نظامی، تجاری و استعماری اروپاییان آغاز گردید، واکنشی عاطفی و جمعی را که جوهر جنبش ناسیونالیستی است در آنان بیدار کرد. به نوشته‌ی ایشان، «در تاریخ اندیشه سیاسی، اصطلاح ناسیونالیسم گاه به جنبشی اطلاق می گردد که از استقلال و آزادی ملتی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می کند، گاه به باوری روشنفکرانه - به تافته جدا بافته بودن یک ملت - یا در صورت افراطی به برتری ملتی بر سایر ملل.» (عنایت، ۱۳۷۲: ۱۹۸).

هم چنان که مرحوم عنایت هم در ادامه‌ی آن مطلب ذکر کرده اند، ناسیونالیسم معانی دیگر هم دارد که هر معنی ممکن است در مورد یک قوم صدقیت داشته باشد. در مورد اعراب البته موج اثربخش و گسترده‌ی ناسیونالیسم که به هدف برسد پس از جنگ جهانی اول آغاز شد ولی ریشه‌ها و جوانه‌های آن از سال‌های قبل از آغاز جنگ اول شروع شد.

دو منبع عمده ای که الهام بخش ناسیونالیسم عرب بود عبارت بودند از: (۱) میراث های تاریخی - اشتراک زبان و سنن قدیمی و تاریخ و گذشته‌ی مشترک. (۲) نفوذ فرهنگ غرب. (نیک آیین، بی تا: ۱۹).

آراییسم یا عربی گری، که نزدیکترین معادل عُروبت است و به معنی حاصل جمع کلی آن خصوصیات نژادی و فرهنگی است که مایه‌ی تمایز یک عرب از یک غیر عرب است، به اندازه‌ی خود اعراب قدمت دارد. ناسیونالیسم عرب بدون عربی گری (عربیت) قابل تصور نیست. (هولت و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۵۹). برای اعراب مسلمان، دین اسلام و زبان عربی دو انگیزه‌ی اصلی برای وحدت ملی و حاکمیت سیاسی بوده است. عرب ها ((نمی توانستند بدون اعلامی اسلام که پایدارترین منبع حیثیت و نیرومندترین انگیزه احساس وحدت هویت در قرون ناعصار بوده است اعتلا بخشند)). (عنایت، ۱۳۷۲: ۲۰۰).

این موضوع از مهم ترین تفاوت های ناسیونالیسم اعراب با ترک ها و دیگر اقوام ساکن عثمانی بود. ترکان و اعراب مسلمان مدت چهارصد سال در کنار یکدیگر در یک امپراتوری غیر ملی گرانه‌ی عثمانی به عنوان اعضای یک جامعه‌ی بزرگ مسلمان می زیستند و آن چه مایه‌ی وحدت و پیوستگی آنان بود ایمان و اطاعتشان نسبت به یک سلطان مسلمان بود که در آن واحد عنوان سلطان و خلیفه هر دو را داشت. ولی از زمان حمله ناپلئون به مصر و طرح شعار مصر متعلق به مصری هاست، برای مدتی به حاکمیت ترک ها در این ایالت پایان داد و آغاز ملی گرایی معاصر منطقه را رقم زد. (کارال، ۱۳۹۲: ۳۲).

در سال های پایانی قرن نوزدهم م. و آغاز قرن بیستم م. سلطنت عبدالحمید دوم و پس از آن حکومت ترکان جوان، سبب افزایش ناخرسندی و نافرمانی در ولایات عربی امپراتوری عثمانی شد. فرمانروایی عبدالحمید برای بقای امپراتوری چند زبانی و چند نژادی وی مصیبت بار بود. در زمان عبدالحمید جمعیت های ناسیونالیسم عرب به صورت سری و مخفیانه فعالیت می کردند.

در این موقع نهضت فراماسونری نیز طبق مدل های اروپایی به تازگی در سوریه تشکیل شده بود و اعضای جمعیت سری مدرسه‌ی پروتستان سوریه در بیروت توانستند لژ فراماسونری سوریه را طرفدار خود سازند. این جمعیت توسط عاملان سلطان نابود شد. ولی اولین جمعیت متشکل سیاسی بود که برای اتحاد و اتفاق اعراب علیه حکومت عثمانی اقدامات مؤثری به عمل آورد. در ((سال ۱۸۸۰ شاعرهایی به زبان عربی بر روی دیوارهای بیروت و دمشق و طرابلس و صیدا نمودار شده بود تا بر ضد ترکان بشورند و آنان را از سرزمین های عرب بیرون رانند. این نخستین بار بود که رایت قومیت عرب بر ضد سلطه ترک برافراشته می شد)) (عنایت، ۱۳۸۹: ۱۶۴).

در هر کدام از مناطق عربی جمعیت های ناسیونالیست عرب فعالیت داشتند. در مصر از سال ۱۸۰۵ که محمد علی به قدرت رسید تا سال ۱۸۸۲ که مصر از طرف انگلیس اشغال شد اقدامات مصریان در جهت احیای تمدن و فرهنگ عرب و به وجود آوردن هشیاری ملی اعراب به موازات تلاش ناسیونالیست هایی عرب سوریه پیش می رفت. در سوریه نیز در سال ۱۸۷۵ به همت بوستانی و یازیچی از فعال ترین محققان عرب مسیحی و همکاری هیأت های مذهبی آمریکایی، یک جمعیت ادبی به نام ((جمعیه علمیه السوریه)) به وجود آمد که در آن شخصیت های ذینفوذ عرب وجود داشتند. فعالیت های این جمعیت را می توان اولین طلیعه‌ی هشیاری ملی اعراب و ناسیونالیسم عرب به صورت جدید خود دانست (نیک آیین، بی تا: ۶۵).

فعالیت های این دوره ضعیفتر از دوران ترکان جوان بود. اعراب در انقلاب ترکان جوان با ترک ها هم داستان بودند چون سلطان را دشمن مشترک خود می دانستند. پس از انقلاب ترکان جوان، در ابتدا اعراب هم این پیروزی را از آن خود می دانستند و ملیون عرب همکاری با ترکان جوان را مد نظر داشتند و امیدوار بودند مشکلات کشورهای عربی را با کمک آنان حل کنند. حتی پس از انقلاب، مرکز جنبش های ملی اعراب از تبعیدگاهها به استانبول منتقل شد و سازمان الاخاء العربی العثمانی (برادری عرب و

عثمانی) را در سال ۱۹۰۸ بنیان گذاشتند. روزنامه‌ی انجمن منتشر شد و دارای شعباتی در سراسر امپراتوری گشت. آنان همکاری نزدیکی با اعضای ((کمیته‌اتحاد و ترقی)) داشتند و رهبران انجمن نظریه پان اسلامیس را پذیرفتند و وجود ملت عثمانی را به رسمیت شناختند. (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۸۵).

هدف اصلی این جمعیت حفظ قانون اساسی و اتحاد با کلیه‌ی ملل و اقوام تابعه‌ی امپراتوری عثمانی و تأمین رفاه و آسایش اعراب در ایالات عرب نشین و تساوی حقوق اعراب با سایر اقوام امپراتوری و بلاخره پیشرفت فرهنگ و زبان عربی بود. با شدت گرفتن پان ترک‌یسم در نزد حکومت ترکان جوان، اعراب نیز از آن پس با تشکیل احزاب و جمعیت‌های سری با حکومت ترکان جوان به معارضة پرداختند. در سال ۱۹۰۹، به جای انجمن برادری عرب و عثمانی، باشگاه ادبی (المنتداء العربی) را تشکیل دادند. دیگر جمعیت‌ها و احزاب عبارتند از: جمعیت القحطانیه، جمعیه الفتات، جمعیه العهد و جمعیه الاصلاحیه. نخستین گروهی که به کار پرداخت جمعیه القحطانیه بود که در اواخر سال ۱۹۰۹م. توسط کریم خلیل، رییس باشگاه ادبی تشکیل شد.

هدف جمعیت آن بود که امپراتوری عثمانی به دو قسمت عمده تقسیم شود. بدین ترتیب که مناطق عرب نشین یک قسمت امپراتوری را تحت یک حکومت محلی که زبان عربی در آن رایج باشد، تشکیل دهد و امپراتوری عثمانی در واقع یک امپراتوری ترک و عرب باشد و امپراتور عثمانی در استانبول تاج سلطنت ترک و عرب را بر سر نهد، مانند امپراتور اتریش - مجارستان که در آن امپراتور هابسبورگ در وین تاج سلطنت مجارها را هم بر سر می نهاد. رهبر این جمعیت عزیز علی المصری بود. وی در هنگام تشکیل جمعیت فوق در ارتش عثمانی خدمت می کرد و به علت مجاهداتی که تا آن موقع در پیشبرد نهضت اعراب نموده بود در بین آن‌ها از محبوبیت زیادی برخوردار بود. هدف عزیز علی تا آن موقع تحقق آرمان‌های اعراب در چارچوب امپراتوری عثمانی بود ولی موقعی که دریافت کمیته‌ی اتحاد و ترقی علیه اعراب برخاسته است از آن روی

گردان شد و بعد هم از ارتش استعفا کرد. اعضای این جمعیت بیشتر افسران عرب بودند که در ارتش عثمانی خدمت می کردند. اهمیت این جمعیت در آن بود که برای اولین بار افسران عرب ارتش عثمانی را برای مبارزه در جهت خواسته های ملی اعراب متحد کرد. البته بعد ها رهبران این جمعیت متوجه شدند که در بین آنان افراد خائنی وجود دارد. به همین دلیل به فعالیت های خود ادامه ندادند و جمعیت به تدریج نفوذ خود را از دست داد. (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۸۷ و نیک آیین، بی تا: ۹۰).

جمعیت فعال بعدی جمعیت الفتات با عنوان کامل ((جمعیت العربیه الفتات)) بود که در سال ۱۹۱۱ در پاریس تشکیل شد و به جمعیت ((الفتات)) معروف شد. هیچ جمعیت یا حزبی تا آن موقع به اندازه ی جمعیت فوق در جنبش ملی اعراب مؤثر نبوده است. فعالیت های این جمعیت کاملاً سری بود و هدفش استقلال اعراب در چارچوب یک امپراتوری ترک و عرب و بالا بردن سطح زندگی اجتماعی و فرهنگی اعراب بود. بنابراین آن ها با از بین بردن امپراتوری عثمانی مخالف بودند. در هنگامی که جمعیت های فوق به فعالیت های خود ادامه می دادند به یک باره موج جدیدی از نهضت ناسیونالیسم عرب علیه ترک ها شروع به کار کرد. این نهضت در سال ۱۹۱۲م. در بیروت نضج گرفت و با تشکیل جمعیتی به نام ((جمعیت الاصلاحیه)) شروع به فعالیت نمود. هدف این جمعیت به دست آوردن خودمختاری داخلی برای ایالات عربی واقع در حوزه ی امپراتوری و رایج نمودن زبان عربی در ولایت بیروت بود.

چون این جمعیت به خاطر خواسته هایش که برای موجودیت امپراتوری عثمانی خطرناک بود و کمیته ی اتحاد و ترقی به اقدامات آنان واکنش نشان داده بود نمی توانست آزادانه فعالیت کند، لذا فعالیت های خود را به پاریس منتقل ساخت و از تاریخ ۱۸ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۱۳ کنگره ای از نمایندگان عرب ((المؤتمر العربی الاول)) در پاریس تشکیل داد. مهم ترین دستور کار کنگره دفاع از حقوق اعراب در امپراتوری عثمانی و لزوم انجام اصلاحات بر اساس غیرمتمرکز نمودن اداره ی امور بود.

هدف‌ها و آرزوهای اعراب در این کنگره بدین نحو اعلام شد: ((امت عرب خواستار آن نیست که خود را از امپراتوری عثمانی جدا کند. تنها چیزی که می‌خواهد آن است که شکل کنونی حکومت جای خود را به شکل دیگری بدهد که با نیازهای همه‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی این امپراتوری سازگارتر باشد... ما یک حکومت عثمانی می‌خواهیم که نه ترک باشد نه عرب بلکه حکومتی باشد که همه‌ی عثمانیان در آن حقوق و تکلیف برابر داشته باشند و هیچ حزب یا دسته‌ای نتواند حزب یا دسته‌ی دیگر را از حقوقش محروم سازد. خواه عرب باشد یا ترک یا ارمنی یا کرد یا مسلمان یا مسیحی یا یهودی...)) (هولت و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۶۴).

هم‌چنین آن‌ها خواستار آن بودند که مناصب و مقامات دولتی به انصاف تقسیم شود و درخواست شد که ((دست کم سه عرب به عضویت هیأت وزیران عثمانی در آیند)). عده‌ای از اعراب واجد شرایط باید به عنوان مشاور و دستیار در وزارتخانه‌های گوناگون اشتغال یافته و در کل سه یا چهار عرب در دیگر مشاغل کلیدی حکومت عثمانی حضور داشته باشند. (شرابی، ۱۳۶۸: ۱۴۰).

بنابراین اعراب بر خلاف مردمان بالکان طبق آن چه در آن کنگره بیان کردند خواستار جدایی طلبی و استقلال، حداقل در آن برهه نبودند و فعالیت‌های آن‌ها در راستای تخریب حکومت عثمانی نبود، بلکه به دنبال بهبود وضعیت قومی خویش بودند. بعد از کنگره‌ی پاریس نیز یک هیأت نمایندگی از کنگره با ولیعهد سلطان در استانبول ملاقات کرد و مقامات عثمانی را نسبت به وفاداری اعراب مطمئن ساخت. آخرین جمعیتی هم که پیش از وقوع جنگ جهانی اول فعالیت می‌کرد جمعیت العهد (پیمان) بود. رهبرش همان عزیز علی مصری بود که قبلاً جمعیت القحطانیه را به وجود آورده بود. عزیز علی بعد از انحلال القحطانیه به این فکر افتاد که اتحادی از افسران ارتش طبق برنامه‌ی جمعیت قبل را برای تحقق آرمان‌های اعراب به وجود آورد.

وی این بار جمعیتی به نام العهد به وجود آورد که اعضایش همگی از اعضای ارتش بودند. این جمعیت برای نظامیان مانند جمعیت الفتات برای غیرنظامیان بود. این دو در ابتدا از وجود هم اطلاعی نداشتند اما فعالیت های یکدیگر را عملاً تکمیل می کردند. انجمن العهد تقریباً ۴ هزار عضو داشت و شعبات مختلفی در بغداد، موصل، حلب و دمشق تأسیس کرد. اشخاصی مانند نوری السعید و جمیل مدفعی با این انجمن در ارتباط بودند. العهد هیچ امیدی به تحول صلح جویانه و حصول توافق با ترک های جوان نداشت و خواستار سرنگونی ترک ها از طریق مبارزه مصلحانه بود. بدین علت مقدمات قیامی را که قرار بود مرکز آن در عراق باشد را تدارک دید. (لوتسکی، ۱۳۷۹: ۲۹۵).

در سال ۱۹۱۵م. این دو جمعیت در دمشق با یکدیگر تماس گرفتند و برای شورش اعراب با یکدیگر متحد شدند. عزیز علی به خاطر فعالیت های انقلابی اش توقیف شد ولی چون در جامعهی عرب محبوبیت زیادی داشت اعراب به طرفداری از او تظاهرات کردند. (نیک آیین، بی تا: ۹۵) این امر سبب شد حکم او از اعدام به حبس و پس از مدتی آزادی خاتمه پیدا کند. در ماجرای نجات عزیز علی از اعدام، فشار افکار عمومی اعراب بیشترین نقش را داشت. هنگامی که امپراتوری عثمانی در ۱۹۱۴م. وارد جنگ جهانی اول شد، بسیاری از رهبران عرب، پس از تردید فراوان، جدایی کامل از امپراتوری عثمانی و به دست آوردن استقلال خود را امری واجب تصور می کردند. سیاست استبدادی جمال پاشا، فرماندهی سپاه چهارم سوریه در زمان جنگ، شکاف میان اعراب و ترکان را فراخ تر کرد و سبب شورش های جدی اعراب علیه امپراتوری عثمانی آن هم در شرایط بحرانی جنگی شد. جنگ جهانی اول تغییرات عمیقی در شیوهی تفکر سیاسی اعراب نسبت به خودشان باقی گذاشت.

آنان از آن پس کوشیدند هویت سیاسی خویش را تعریف کنند. مسألهی اعراب این بود که چگونه خواهند توانست در جامعه ای سیاسی در کنار هم زندگی کنند. ((جنگ جهانی به مرحلهی نخستین و مرحلهی تکوین بیداری اعراب پایان داد و با آن تغییراتی

اساسی آغاز شد. مهم ترینش این بود که هسته‌ی ذهنیت از عرصه‌های دینی و فکری به عرصه‌ی سیاسی انتقال یافت. اینک اروپا دیگر به عنوان تمدن غرب شناخته نمی شد، بلکه آن را امپریالیسم غرب تلقی می کردند)). (شرابی، ۱۳۶۸: ۱۴۸). با فروپاشی نهایی وشکست عثمانی ها، اعراب تنها قومی بودند که خیلی دیرتر به اهداف خود رسیدند. آنان پس از جنگ گرفتار استعماری به مراتب بدتر از عثمانیان گشتند و تا نیمه‌های قرن بیستم و حتی بیشتر طول کشید تا به استقلال و حکومتی ملی رسیدند. نگارنده در رساله‌ی پایان نامه‌ی خود سرنوشت هریک از کشورهای عرب را پس از جنگ اول جهانی تا استقلال بررسی نموده است. لکن در نهایت تمام سرزمین‌های عرب که روزی جزیی از امپراتوری عثمانی بودند بدون استثنا گرفتار استعمار کشورهای امپریالیست اروپایی شدند. کشورهای اروپایی هم چون فرانسه و انگلیس در جستجوی مکان‌هایی برای تأمین مواد اولیه و یا بازار فروش، به سرزمین‌های عرب عثمانی چشم دوختند و هنگامی که در هر یک از آن مناطق رخنه کردند، طوری جای پای خود را مستحکم کردند که جز با ریخته شدن خون مردم بومی و دخالت‌های دیگر کشورها بیرون نرفتند.

زمان ورود استعمارگران به هریک از این مناطق فرق می کرد، اما اغلب تا بعد از جنگ دوم جهانی تلاش‌های مردم این کشورها برای اخراج استعمارگران ادامه داشت. اعراب برخلاف ترک‌ها و مردم بالکان خیلی دیر به اهدافشان رسیدند. دلیل این امر را می توان در عللی چون اعتمادی‌جای برخی از سران عرب به وعده‌های پوچ متفقین در جنگ جهانی و مقاومت نکردن در برابر اشغال سرزمین‌هایشان توسط بیگانگان دانست. آنان باخیال خام و تصوری‌نکه متفقین استقلال و حکومت ملی را برایشان به ارمغان آورده اند، بی هیچ تلاشی دودستی خاکشان را تسلیم کردند و در ازای اشتباهی که مرتکب شدند، سال‌های زیادی برای بیرون کردن آنان صرف کردند. بدین ترتیب ناسیونالیسم عرب نقش مهمی در شکست عثمانی‌ها در جنگ جهانی اول ایفانمود ولی در تحقق آرمان‌های ناسیونالیستی خود با مشکلات زیادی در سال‌های پس از جنگ مواجه شد.

همان طور که در ابتدای این بخش اشاره شد موج اصلی ناسیونالیسم عرب پس از ناکامی بعد از جنگ جهانی اول، با شدت بیشتری دنبال شد. ناسیونالیست عرب در برخی کشورهای عربی تا سال ها بعد از نیمه‌ی دوم قرن بیستم فعال بود و برای رسیدن به اهدافش راه درازی را پیمود.

۳: ناسیونالیسم ترک (پان ترکسیم)

با ازدست رفتن قلمروهای اصلی غیرمسلمان نشین درامپراتوری که البته مسلمانانی هم ساکن آن مناطق بودند و با جدایی آنها از عثمانی مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود شدند و با تداوم جاه طلبی های کشورهای بالکان و روسیه، افکار عمومی عثمانی در روی گردانی از عثمانی گرایی و حمایت از ترک گرایی شد. مرحله‌ی اول پان ترکسیم فعال درامپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم شروع شد، به سرعت توسعه پیدا کرد و طی روزهای نهایی و به دنبال آن فروپاشی امپراتوری به یکی از نقطه اوج های خود رسید. تفاوت ناسیونالیسم ترک با ناسیونالیسم عرب و اقوام بالکان در این است که اندیشمندان ترک، در کنار پان ترکسیم به عثمانی گری (اتحاد همه اقوام عثمانی) و اتحاد اسلام هم می پرداختند.

بدین گونه این طور نبود که از ابتدا فقط اندیشه‌ی ترکی گری مطرح باشد بلکه در اتحاد اسلام عرب ها هم باید می بودند یا در عثمانی گری باید همه اقوام امپراتوری با هم زندگی می کردند. اما اعراب و اقوام بالکان به این مسائل توجهی را که ترک ها به این مسائل را می کردند، نداشتند. اندیشمندان ترک، ابتدا پیرامون عثمانی گری و اتحاد اسلام بحث می کردند و سپس به ترکی گری رسیدند. مثلاً یوسف آقچورا (۱۹۳۵-۱۸۷۶م) که به این نتیجه رسیده بود که تحقق ملت عثمانی در آن برهه غیرممکن بود، با برشمردن دلایلی می گفت: ((آرمان مشترکی برای پیوند دادن حال و آینده مردم امپراتوری عثمانی موجود نیست و نه ترک ها، نه مسلمانان و نه دیگران حاضر نیستند در درون ملتی به نام عثمانی ذوب شده، ناپدید گردند.

با نبود خواست و تمایل برای زندگی مشترک، دیگر تشکیل ملت عثمانی و یا تعقیب سیاست عثمانی‌گرایی خیالی بیهوده خواهد بود)). (آقچورا، ۱۳۹۲: ۲۹). در مقابل، دیگر اندیشمندان ترک نظیر علی کمال و احمدفرید با این نظر مخالف بودند و معتقد بودند جامعه عثمانی باید باقی بماند. اما حقایق تاریخی ثابت کرد که این سخن دکتر شرف‌الدین مغمومی از اساتید آقچورا صحت داشت که: ((اندیشه عثمانی‌گری فکری پوسیده است. امکانی برای پیوند دادن اجتماعات مختلف نمانده است و هیچ فکر نجات بخشی جز وطن پرستی و ملی‌گرایی ترکی وجود ندارد)). (آقچورا، ۱۳۹۲: ۱۹).

اما ظهور پان‌ترکیسم در دهه‌های آخر امپراتوری عثمانی، از یک سو ناشی از شرایط مساعد خاص بود و از سوی دیگر تأثیر روشنفکران داخل خودامپراتوری و گروه‌های ترک بیرونی. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم در پاسخ به یک جنبه‌ی از خود‌پرسی پیرامون هویت که پدیده‌ی رایج میان بسیاری از روشنفکران عثمانی بود، نوشتن پیرامون ناسیونالیسم - یا حداقل تکیه بر آن - در نثر و نظم پدیدار شد. شاید آشکارترین ویژگی این نوشته‌ها جهت‌گیری غالباً غیرمذهبی بودن (سکولار) و دور شدن تدریجی آن‌ها از این عقیده بود که اسلام عامل پیوند کافی میان ساکنان امپراتوری است. (لاندو، ۱۳۸۲: ۶۳).

این درحالی بود که پان‌اسلامیسم به عنوان سیاست رسمی امپراتوری از سوی عبدالحمید دوم آغاز شده بود. اصطلاح ((ترک)) در آن زمان برای بسیاری از مردم تا حدی معنی موهن داشت و از این رو برخی روشنفکران خواستار نوعی ناسیونالیسم ((عثمانی‌گرا)) هم‌چنان که پیشتر هم اشاره شد بودند. دیگرانی هم بودند که از ناسیونالیسم ((ترک‌گرایانه)) طرفداری می‌کردند. درحالی که غرب‌گرایی راه خود را به جلو بازمی‌کرد. بحث مربوط به اهمیت نسبی (وامتیازات سیاسی) پان‌اسلامیسم، عثمانی‌گری و ترک‌گرایی از سال‌های دهه ۱۸۴۰م.

در نشریات گوناگون عثمانی به ویژه میان تحصیل‌کردگان ادامه پیدا کرد (نشریاتی چون توروک یوردو، اجتهاد، مجموعه ابوضیاء و به ویژه توران که ابتدا در سالونیک و پس

از اشغال آن در ۱۹۱۲ در استانبول منتشر می شد). روشنفکران داخل امپراتوری از ابتدا، حتی ترک‌گرایی را که از اصطلاحاتی چون تُرک و تُرکی اعاده‌ی حیثیت کرد و اعتبار جدیدی به آن هابخشید، به طور کلی به عنوان پدیده‌ی تلقی می کردند که تنها در مورد ناسیونالیسم ترک‌های عثمانی کاربرد داشت. از این جهت ترک‌گرایی از پان‌ترکیسم یعنی ایدئولوژی در حال تکامل ترک‌های بیرونی در همان زمان متفاوت قلمداد شد. در اواخر قرن نوزدهم و تاحدی تحت تأثیر نفوذ اروپا علاقه‌ی زیادی به مطالعات ترکی در امپراتوری پیدا شد. دانشمندان ترک تاریخ گذشته‌ی خود، غنای زبان خود و زیبایی ادبیات خود را مجدداً کشف کردند و طی تحقیقات مورخان و زبان‌شناسان معلوم شد آن‌ها دارای گذشته‌ی ای که به صدها و حتی هزاران سال می رسد بودند.

سپس آثاری مثل کتاب نجیب عاصم (۱۹۳۵-۱۸۶۱) «مقدمه‌ی بر تاریخ آسیا، ترک‌ها و مغول‌ها از آغاز تا ۱۴۰۵» که نوشته‌ی لئون کاهون بوده و در سال‌های آخر حکومت عبدالحمید از فرانسه ترجمه شده بود و سایر آثاری از آن دست باعث افزایش غرور نسبت به ریشه‌ها و میراث ترکی (درست برخلاف ریشه‌های اسلامی و عثمانی) در میان ترک‌ها و پرورش احساس تا آن زمان ناشناخته‌ی ناسیونالیسم شد. هم‌چنین این آثار باعث افزایش علاقه به مردمان خویشاوند و از همه مهم تر مردمان آسیای میانه شد که تاریخ، زبان یا ادبیات آن‌ها با تاریخ، زبان و ادبیات خود ترک‌های عثمانی پیوستگی داشت. بدین ترتیب بنیادهای پان‌ترکیسم فرهنگی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وضع شد یعنی تقریباً در همان زمانی که ایدئولوژی پان‌ترک در میان تاتارها و سایر گروه‌های ترک تبار عثمانی در حال پیشرفت بود (لانگو، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۵).

پیام پان‌ترکیسم - به عنوان یکی از محصولات ناسیونالیسم ترک که هم‌زمان با آن توسعه یافت - به گونه‌ی مستقیم توسط سایر روشنفکران در امپراتوری عثمانی به شدت تبلیغ می شد. ناسیونالیست‌های ترک در ابتدا فریفته‌ی آرمان پان‌ترکی به عنوان یکی از محصولات مطالعات زبانی، تاریخی و ادبی خود شدند و سپس پان‌ترکی را به خاطر خود

آن مورد قدردانی قرار دادند. برای نمونه شمس الدین سامی (۱۹۰۴-۱۸۰۵م.) تدوینگر فرهنگ لغت معروف قاموس ترکی در اوایل سال ۱۸۸۰م. در مقاله ای پیرامون ((لسان ترکی عثمانی)) اظهار کرد که زبانی به نام عثمانی وجود ندارد. او در رابطه با مرزهای پان ترکی به این نتیجه رسید که نام تُرک لقب ملت مهمی است که از سواحل دریای آدریاتیک تا مرزهای چین و بخشهای داخلی سیبری گسترده است. این وسایر نظریه ها بارها در جلسات خصوصی و علنی و در مطبوعات آن زمان مورد بحث قرار گرفت. مطالعات تحقیقی، مقالات و اشعار محمد امین و دیگران، داستان هایی چون توران نوین به همراه شکست نظامی عثمانی در لیبی و بالکان - هم زمان با توطئه چینی و قیام جوامع ترک در امپراتوری که ناسیونالیسم خود آن ها به شیوه های خودمختاری یا حتی جدایی طلب در حال توسعه بود - همه باعث شد تا تعداد فزاینده ای از اندیشه پردازان های ترک ها به قابلیت های پان ترکیسم به عنوان آخرین پناهگاه عملی متقاعد شوند.

در گسترش مبانی ایدئولوژیک ناسیونالیسم هم در داخل و هم در خارج از کمیته ای اتحاد و ترقی، به ویژه جامعه شناس و فیلسوف برجسته ی عثمانی ضیاء گوکالپ (۱۸۷۶-۱۹۲۴م ۱۲۹۳-۱۳۴۳ق) بسیار مؤثر بود. آثار وی در گسترش و ارتقای سطح فکری مردمان امپراتوری در آخرین روزهای حیاتش و جمهوری ترکیه که در پی آن آمد سهم بسیاری داشت. ظهور گوکالپ در عرصه ی ملی در پاییز ۱۹۰۹م / ۱۳۲۷ق. و به طور ناگهانی یعنی زمانی اتفاق افتاد که وی به نمایندگی از سوی مردم دیار بکر در نخستین کنگره ی اتحاد و ترقی در سالونیک حضور یافت. او زندگی سیاسی جنجال برانگیزی در جنبش ناسیونالیستی داشت. ابتدا از مقامات ترک های جوان بود و از ۱۹۰۸-۱۹۱۸ عضویت شورای مرکزی کمیته اتحاد و ترقی را بر عهده داشت و سپس یکی از حامیان مصطفی کمال و جنبش تحت حمایت او شد. آنچه بیشتر زندگی و آثار گوکالپ را در مد نظر آورده و وی را اهمیت وارجی شاخص بخشیده این است که او توانایی خویش را در تلفیق میان ناسیونالیسم، اسلام و تمدن غرب حداقل در مکتبی که خود به آن مؤمن بوده به اثبات

رسانیده است. بخشی از نظرات او درباره‌ی ناسیونالیسم ترک و چگونگی برقراری ارتباط با تمدن غرب از این قرار است: ((هرملتی دو تمدن دارد. یکی تمدن رسمی و دیگری تمدن مردم.... ترکها نهادهای اقوام بیگانه رابه عاریت گرفته اند و از آنها تمدنی مصنوعی به وجود آوردند به عوض این که تمدن ویژه خود را از راه پیشرفت و توسعه‌ی نهادهای خویش موجودیت بخشند. (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۲).... مابایستی نه تنها ملتی با یک پیکر شویم بلکه ملتی با یک روح گردیم)). (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۶).

وی برخلاف روشنفکرانی که مخالف ساخت اسلامی حکومت بوده و اعتقاد به تقلید محض از دنیای غرب را داشتند اسلام و تمدن اسلامی را سازگار با پیشرفت عثمانی و اخذ جلوه‌هایی از تمدن غرب نمی‌داند. گوکالپ به درستی و بدون هیچ گونه تعصب مذهبی خشک یا غرب زدگی محض راههایی نوین عرضه می‌دارد: ((ترکها تمدن خود را داشتند. بعد از اسلام پذیرفتن تمدن اسلامی را پذیرفتند ولی تمدن خود را هم داشتند و حفظ کردند.... هرآن که ستایش گر خاص تمدن اروپایی یا تازی - ایرانی باشد نمی‌تواند فرهنگ ملی را درک کند. ... فرهنگ ملی خود را در اندیشه‌های مردان نابغه و در اعمال انسان‌های بزرگ متجلی می‌سازد. این دو نوع افراد نماینده فرهنگ ملی هستند و نخبه قوم رابه وجود می‌آورند)). (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۷۷).

راه کارهای او برای حفظ تمدن خود و اخذ بخشهایی از تمدن غربی این‌ها هستند: ((درحالی که ما در حقیقت از نقطه نظر فرهنگ و تربیت اروپایی نیستیم ما اروپا را از نقطه نظر فنون و یادگیری سخت نیاز داریم. بگذارید کوشش بورزیم که همه چیز در فنون را از اروپا کسب کنیم. اما بگذارید فرهنگ خویش را فقط در روان ملت خویش بیابیم...)) (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۹۸). از دید او سیر تحول ترکیسم باید این گونه باشد: ((ترکیسم ابتدا بصورت جنبشی فلسفی تحت عنوان زندگی نوین آغاز شد و آنگاه بصورت جنبشی عملی منظور شد و بطوری غیر قابل احتراز به نتایجی رسید که جامعه شناسی زمان حاضر مؤید آن‌ها بوده است.)) (گوکالپ، ۱۳۵۱، ۱۵۱).

گوکالپ علت سقوط عثمانی و رابطه‌ی آن با ناسیونالیسم را به بهترین شکل بیان می‌کند: «(سرنوشت عثمانی عبارت از سقوط بود، بدو علت: علت اول این است که قبل از هر چیز امپراتوری عثمانی مانند سایر امپراتوری‌ها عبارت از قومیت غیردائمی اقوام بود. قومیتها نه، بلکه جامعه‌ها گروههایی هستند که زندگی پایدار و بادوام همیشگی دارند. تنها ملتها جامعه‌ها هستند. ملتهایی که دروغ هستند ممکن است موقتاً هویت ملی خود را تحت فرمانروایی جهان میهنی یک امپراتوری فراموش کنند. سرنوشت آنان چنین است که از خواب سرسپردگی بیدار شوند و استقلال فرهنگی و حاکمیت سیاسی خویش را مطالبه کنند. این جریان پنج قرن پیش در اروپا آغاز شد و درباره آن امپراتوری‌ها غیرقابل اجتناب بود. امپراتوری‌های روسی، اطریشی و عثمانی که تا آن زمان از این جریان در امن و امان مانده بودند می‌بایست مانند اسلاف خویش دچار انحلال و از هم گسیختگی گردند)». (گوکالپ، ۱۳۵۱: ۱۵۳).

گوکالپ یکی از اعضای انجمن (ترک اجاقی) بود. در سال‌های بعد از انقلاب ترکان جوان که گروه‌های ناسیونالیست ترک اجازه‌ی فعالیت داشتند انجمن‌های زیادی با چنین ماهیت ناسیونالیستی‌ای به وجود آمدند. نخستین انجمن در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد و (انجمن ترکان) نام داشت. انجمن‌های دیگری مثل انجمن دانش ترکی و انجمن موطن ترکان هم فعالیت داشتند اما از میان تمام سازمان‌های پان ترکیستی آن روزها بادوام‌ترین و مهم‌ترین سازمان همان ترک اجاقی سابق الذکر بود افراد سرشناسی چون محمدامین یورداکول، احمدفرید، یوسف آقچورا و محمدعلی توفیق از اعضای آن بودند. (H.shissler, 2002: 158).

در سال ۱۹۱۴ انجمن دارای ۱۶ (اجاق) در کشور عثمانی بود و تعداد کل اعضای آن به بیش از ۱۸۰۰ عضو می‌رسید. (لاندو، ۱۳۸۲: ۸۱). یوسف آقچورا که پیشتر هم به بخشی از نظرات او اشاره کردیم از جمله اندیشمندان سیاسی آن زمان بود که با نگارش رساله‌ی سه طرز سیاست برای اولین بار و به طور جدی به طرح اندیشه‌های مختلف پیرامون

مسائل مهم و مورد بحث زمان خودش پرداخت و اهمیت نظراتش در باب اندیشه‌ی ملیت، به قدری هست که به گوشه‌ای از آنها اشاره‌ای هرچند کوتاه شود. او در سه طرز سیاست به ارائه‌ی سه جریان فکری سیاسی موجود و تأثیر گذار در سیاست و اجتماع عثمانی، یعنی عثمانی‌گری، سیاست اتحاد اسلام و نیز ملیت ترک می‌پردازد. در نهایت او خودش هیچ کدام از آن تحلیل را بر نمی‌گزیند و فقط به بیان آن‌ها بسنده کرده است. او درباره‌ی اهمیت ملیت چنین می‌گوید: ((مهم‌ترین عامل تأثیر گذار در تاریخ تمدن جهان در قرن نوزدهم اندیشه ملی‌گرایی است. هیچ چیز یارای مقابله با این نیروی عظیم یعنی اندیشه ملی‌گرایی را ندارد. هزاران هزار لشکر در مقابلش شکست خوردند... آزادی و مساوات پدر و مادر اندیشه ملیت هستند. اندیشه ملت عثمانی بیش از همه در دوره عالی پاشا و فؤاد پاشا رایج بود... با عدم کامیابی سیاست ملیت عثمانی، سیاست اسلامیت رواج یافت. این اندیشه که از سوی اروپاییان به پان‌اسلامیزم تعبیر می‌شود طی سالیان اخیر از سوی عثمانیان جوان یعنی همان طرفداران سیاست تشکیل ملت عثمانی طرح شد... اندیشه بوجود آوردن یک ملیت سیاسی ترکی مبتنی بر نژاد، پدیده‌ای کاملاً جدید است. گمان نمی‌کنم در هیچ یک از دولت‌های ترک، چه عثمانی چه دولت‌های گذشته چنین فکری موجود بوده باشد)). (آقچورا، ۱۳۹۲: ۵۸-۶۷).

آقچورا باید این را هم می‌گفت که اساساً پیدایش ملیت امری جدید است و نه تنها ترک‌ها که در میان همه‌ی اقوام تحت تابعیت عثمانی این پدیده در حال گسترش بود. وی، افزایش مناسبات آلمان و عثمانی را از عوامل پیدایش محافل ناسیونالیستی ترک می‌دانست. در حقیقت ترک‌ها برخلاف اعراب و اقلیت‌های بالکان در حوزه مسائل نظری تلاش بیشتری داشتند و تعداد زیادی از اندیشمندان ترک نظیر گوکالپ، آقچورا احمد فرید، علی کمال و... درباره ملیت به بیان و تبادل نظر می‌پرداختند.

بدین ترتیب مشخص شد که در میان ترکان، پان‌ترکیسم تنها یکی از چندایدئولوژی مطرح محسوب می‌شد. فرصت تاریخی پان‌ترکیسم اندکی قبل از جنگ جهانی اول

ودرجریان آن فراهم آمد یعنی هنگامی که گروه بانفوذی از ترک های جوان که درباب سرنوشت عثمانی قدرت تصمیم گیری داشتند پان ترکیسم رابه عنوان اصل راهنمای دولت برگزیدند. ترکان جوان در ابتدا چندان بر برتری ترک ها، که آن را امری مسلم می دانستند پافشاری نکردند. این موضوع فقط موقعی بروز کرد که احساسات ملی در میان عناصر غیرترک امپراتوری عثمانی، یعنی یونانی ها، ارمنی ها، کردها و عرب ها بالا گرفت و ترکان جوان را به ملی گرایی خالص سوق داد. (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۱۵۰). و اتخاذ این سیاست پس از اثبات بی فایده بودن کاربرد دو سیاست دیگر یعنی عثمانی گری و اتحاد اسلام صورت گرفت. در ابتدا سازمان سیاسی اصلی ترک های جوان، یعنی کمیته ی اتحاد و ترقی در واقع (به عنوان بخشی از مبارزه ی تبلیغاتی فعال خود) برای حل مشکلات گروه های ترک تبار در قفقاز و کریمه تعهداتی به صورت کتبی داده بود. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ کمیته باردیگر نگرانی خود رادرمورد سرنوشت این گروه ها ابراز داشت و در طول حکمرانی خود برامپراتوری نیز به این کار ادامه داد.

مشکل اصلی ومحوری رژیم جدید به دیدگاه آن پیرامون ناسیونالیسم مربوط می شد. اعضای کمیته ی اتحاد و ترقی به سختی می توانستند پان اسلامیسمی را که از سوی دشمن قسم خورده ی آنها یعنی سلطان عبدالحمید گرامی داشته می شد به عنوان سیاست محوری خود انتخاب کنند. از سوی دیگر می بایست این رادریافته باشند که دستاوردهای پان اسلامیسم نسبتاً کم بود. علاوه براین آنان هرگز نمی توانستند وانمود کنند که اقتدار وشهرت سلطان - خلیفه را در میان مسلمانان دارند. هم چنین درمورد وفاداری بسیاری از ترک های جوان نسبت به اسلام شک و تردیدهای بسیاری وجود داشت. بدین خاطر آنان به حمایت از فعالیت های عوامل سلطان در داخل امپراتوری ونیز در میان جوامع مسلمان خارجی ادامه دادند و از اسلام به عنوان پوشش فعالیت های خود بهره برداری می کردند. اولین گزینه ی ترک های جوان برای درپیش گرفتن سیاستی که می توانست از اهمیت پان اسلامیسم بکاهد عثمانی گری بود:

یعنی تلاشی هماهنگ برای تشویق تمام ساکنان امپراتوری به این که احساس کنند شهروندانی با حقوق و تعهدات برابر هستند و به وطن خود یعنی اصطلاحی که غالباً پس از انقلاب ۱۹۰۸، توسط محافل دولتی به کار برده می شد ایمان و وفاداری دارند. دست یابی به این کار می بایست با ترکیب همه‌ی مردمان امپراتوری تحت یک رهبری متمرکز ترکی صورت بگیرد. اما وقتی غیر ترک‌های امپراتوری عثمانی فهمیدند در حال ترکی شدن هستند با صدای بلند به اعتراض پرداختند. (لاندر، ۱۳۸۲: ۸۸).

پان اسلامیسیم و عثمانی گری نتوانستند موفق شوند و قادر به کنترل اعراب، آلبانیایی‌ها و گروه‌های ناسیونالیستی جدایی خواهانه‌ی بلغارها و صرب‌ها و یونانی‌ها و سایرین نشدند. پاسخ آشکار به ناسیونالیسم جدایی طلب و تمایلات گریز از مرکز ارائه‌ی یک طرح بزرگ برای ناسیونالیسم ترک بود. در برابر فشارهای ناشی از این وضع چندتن از رهبران ترکان جوان حمایت شدید از گزینه‌ی پان ترکی را شروع کردند تا با ترکی کردن در داخل عثمانی و نیز جهت گیری هدف دار به سوی گروه‌های ترک تبار آسیا که می توانست در نهایت سرزمین‌های ازدست رفته را جبران کند و خسارت‌های امپراتوری را در شمال آفریقا و حتی اروپا خنثی سازد که البته این طرح هرگز تحقق نیافت. اندکی پیش از آغاز جنگ جهانی اول و در جریان آن گمان می رفت که حدودنیمی از مردمان ترک تبار تحت سلطه‌ی روسیه‌ی تزاری قرار داشتند.

بدین ترتیب پان ترکیسم نقش اساسی در تبلیغات عثمانی و آلمان علیه روسیه تزاری بازی کرد. طی آن سال‌ها احساسات پان ترکی نه تنها در نشریاتی چون «تصویر افکار» و «صبح» یا ارگان‌های حکومتی نظیر «طنین»، بلکه در روزنامه‌های مخالف از جمله در «اخوان» و «زمان» نیز دیده می شد. بسیاری از مردمان مورد خطاب این مبارزات تبلیغاتی مسلمان بودند. از این رو تبلیغات پان ترکی غالباً بارنگ و بوی عنصر اسلامی (و گاه پان اسلامی) صورت می گرفت. تکیه‌ی اصلی تبلیغات رسمی پان اسلامی و پان ترکی علیه روسیه بود و مقامات روسی نیز به خوبی از این واقعیت آگاه بودند.

تنها پیامد منطقی آن تلاش برای در هم کوبیدن امپراتوری تزاری بود که هدف مشترک عثمانی و آلمان هردو محسوب می شد. به نظر برخی ناظران مطلع، نفس ورود امپراتوری عثمانی به جنگ جهانی اول در کنار قدرت های مرکز بیشتر تحت تأثیر طرح های پان ترکی و ضد روسی پان ترکیسم بوده است. در آن زمان شک و تردیدی در مورد انگیزه ی ضد روسی پان ترکیسم وجود نداشت. (H. shissler, 2002: 160).

به احتمال زیاد آلمان هم تاحدی عثمانی را به این کار تشویق می کرد. اعلامیه ای هم که ترکان جوان به مناسبت ورود امپراتوری عثمانی به جنگ صادر کردند تا حدی فرضیه ی تشویق پان ترکیسم از سوی آلمان را مورد تأیید قرار می دهد. این اعلامیه بیانات زیر را دربر داشت: «مشارکت ما در جنگ جهانی بیانگر حقیقت آرمان ماست. آرمان ملت ما و مردم ما، ما را به سوی نابودی دشمن مسکوی (روسی) ما سوق می دهد تا بدین وسیله برای امپراتوری خود یک مرز طبیعی که باید در بر گیرنده و متحد سازنده تمام شاخه های نژاد ما باشد به دست آوریم» (لاندو، ۱۳۸۲: ۹۷).

چند گام از گام هایی که توسط رهبری کمیته ی اتحاد و ترقی در جریان جنگ که انور پاشا در آن سمت وزیر جنگ را برعهده داشت برداشته شد، در واقع خارج از چارچوب تعهد به پان ترکیسم قابل توجیه نیست: تهاجم ناموفق اواخر ۱۹۱۴ و اوایل ۱۹۱۵ به قفقاز اولین نشانه ی این تعهد بود. در ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ هزاران جزوه ی پان ترکی و پان اسلامی در افغانستان، روسیه و ترکستان چین توزیع شد. طی مرحله ی بعدی جنگ گزارش های گوناگون مستقل از تشدید فعالیت و تبلیغات ملهم از عثمانی (و اتحاد زیادی با هماهنگی آلمان) در آسیای میانه حکایت می کرد. در سال ۱۹۱۷ عوامل و مأموران ترک در حال برانگیختن احساسات پان ترکی در بخارا بودند و در همان حال در قفقاز به نقل و انتقال پول و تسلیحات سرگرم بودند. طی همان سال این فعالیت ها تقریباً به دورترین محدوده های امپراتوری روسیه رسید و به زودی تا مرزهای چین گسترش پیدا کرد.

در سال آخر جنگ که توازن قوا به شدت در حال تغییر بود این تبلیغات در سراسر آسیای میانه‌ی روسیه، افغانستان و ترکستان شدیدتر نیز شد. (لاندو، ۱۳۸۲: ۹۸). نکته‌ی قابل اهمیت این است که ناسیونالیسم ترک برخلاف ناسیونالیسم عرب در تلاش برای نجات امپراتوری عثمانی بود. ترک‌ها برخلاف اعراب هیچ‌گاه از جنگیدن با دشمنان کوتاهی نکردند و جبهه‌های نبرد را خالی نکردند. اما علت این که ناسیونالیسم ترک را در کنار ناسیونالیسم عرب و بالکان ذکر نمودیم این بود که این حرکت هم در تشکیل حکومتی برای ترک‌ها و خاتمه دادن به امپراتوری عثمانی بی‌تأثیر نبود.

اما پس از پایان جنگ و قراردادهای صلحی که همه به نابودی حکومت عثمانی بدون حقی برای ترک‌ها رأی می‌دادند، ترک‌ها برپایه‌ی ناسیونالیست ترک و با تلاش پیگیر مردانی چون مصطفی کمال پاشا، توانستند کشوری برای خود، ترکیه ای برای ترک‌ها سازند و در مسیری نوین گام نهند.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بررسی شد اقوام شبه جزیره بالکان و اعراب در پی رسیدن به اهداف و حکومت‌هایی از آن خود بودند و ترک‌ها هم گرچه به نابودی امپراتوری که در اصل متعلق به خودشان بود راضی نبودند اما در آن شرایط آن‌ها هم به فکر قوم خود بودند و خواهان ادامه‌ی همزیستی با دیگر اقوام نبودند. بدین ترتیب در درجه‌ی نخست با شکل‌گیری جنبش ناسیونالیسم در میان اقوام بالکان و سپس اعراب پیش از آغاز جنگ جهانی اول و در طی آن، این اقوام از راه‌ای گوناگون به حرکات جدایی طلبانه دامن زدند و در نهایت با کنار کشیدن از میدان جنگ و همراهی با حکومت عثمانی، یکی از دلایل شکست عثمانی‌ها در جبهه‌های نبرد جنگ شدند. اما اعراب در کمال بداقبالی گرفتار قیومیت کشورهای استعمارگر اروپایی قرار گرفتند و تا رسیدن به تأسیس حکومتی برای خود، راه درازی پیمودند. در نهایت این ترک‌ها بودند که در راستای ناسیونالیسم، کشوری متعلق به خودشان را ساختند.

گرچه طی بررسی ای که شد مشخص گردید ماهیت ناسیونالیسم در میان هر کدام از اقوام یاد شده متفاوت بود و استدلال ها و هم چنین شیوهی رسیدن به مقصود نیز در میان این قومیت ها فرق می کرد. اقوام بالکان بیشتر از طریق نبرد و اتحاد با دول اروپایی، اعراب از طریق مبارزه مخفی و بعد آشکار و ترک ها با تبیین نظریات مختلف و آزمودن آن ها و در نهایت انتخاب یکی از آن گزینه ها به این امر پرداختند. لذا مشخص شد که قرن بیستم زندگی اقوام مختلف تحت یک پرچم دیگر امکان پذیر نبود. قرن بیستم قرن ملت های جدید در کشورهای جدید بود و حتی استعمارگران اروپایی هم نتوانستند در برابر موج ناسیونالیست مقاومت کنند و در نهایت آن ها هم مجبور به خروج از سرزمین های عرب شدند.

کتابنامه

۱. آقچورا، یوسف. ۱۳۹۲، سه طرز سیاست، ترجمه رسول عربخانی، چاپ اول، تهران، پردیس دانش.
۲. بهمنش، احمد. ۱۳۲۵، مسئله شرق: تاریخ تشکیل دول سرستان، یونان، مصر، رومانی، بلغارستان، جمهوری ترکیه، امپراطوری عثمانی و سیاست دول اروپا در شرق از قرن هیجدهم تا زمان حاضر، بی نا.
۳. پالمر، رابرت روزول. ۱۳۸۶، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
۴. جی شاو، استانفورد. ۱۳۷۰، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج ۱-۲، چاپ اول، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۵. حائری، عبدالهادی. ۱۳۶۴، امپراتوری عثمانی و دو رویه تمدن بورژوازی غرب، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره دوم، سال هجدهم.
۶. شرابی، هشام. ۱۳۶۸، روشنفکران عرب و غرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۷. عنایت، حمید. ۱۳۷۲، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی.

۸. عنایت، حمید. ۱۳۸۹، سیری در اندیشه سیاسی عرب، چاپ هفتم، تهران، امیر کبیر.

۹. کین راس، لرد. ۱۳۷۳، قرون عثمانی، ترجمه پروانه ستاری، چاپ اول، تهران، انتشارات کهکشان.

۱۰. گوکالپ، ضیاء. ۱۳۵۱، ناسیونالیسم ترک و تمدن باختر، ترجمه ی دکتر فریدون بازرگان، تهران، نشریه شماره ۴۰ مؤسسه فرهنگی منطقه ای.

۱۱. لاندو، جیکوب. ۱۳۸۲، پان ترکیسم یک قرن در تکاپوی الحاق گری، ترجمه حمید احمدی، چاپ اول، تهران، نشرنی.

۱۲. لوتسکی، ولادیمیر باراسوویچ. ۱۳۷۹، تاریخ جدید کشورهای عربی، ترجمه رفیع رفیعی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۳. منسفیلد، پیترو. ۱۳۸۵، تاریخ خاورمیانه، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۴. نقیب زاده، احمد. ۱۳۸۸، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل، چاپ هفتم، تهران، نشر قومنس.

۱۵. نیک آیین، حشمت اله بی تا، ناسیونالیسم عرب از آغاز تا پایان جنگ جهانی دوم، چاپخانه خواجه.

۱۶. هولت، پی ام و همکاران. ۱۳۹۰، تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

17. Quataret, Donald.2005, The ottoman empire 1700-1922, second edition, Cambridge.

18. Shissler , Holly.2002, between Two Empires ,I.B. tauris publishers, London.